

روشهای نوین تبلیغ دینی

محمد

تقی فعالی دارای مدرک دکترای فلسفه از حوزه و همچنین دکترای عرفان اسلامی از دانشگاه آزاد می باشد.

برخی از تالیفات ایشان عبارت است از کتاب- های ادراک حسی، تجربه دینی و مکاشفه عرفانی، ایمان دینی در اسلام و مسیحیت، ایمان و چالشهای معاصر.

مقاله حاضر برگرفته از سخنرانی ایشان در جمع برنامه سازان شبکه معارف می باشد که به همت مدیریت طرح و برنامه آن شبکه در تیرماه سال جاری برگزار شده است.

شش ماه مهندسی فوق العاده توانایی می خواهد. سپس برای این که تأثیر عوامل پیش بینی نشده را در برنامه های شش ماهه، یک ساله، دو ساله، پنج ساله، ده ساله، پنجاه ساله و دویست و پنجاه ساله خود بسنجند، کمیته های مختلف تخصصی در بیست و هفت زمینه تشکیل داده تا لحظه به لحظه و روزبه روز این برنامه ها را تعدیل کنند. علاوه بر این، طرح کلانی دارند که

سایت های اینترنتی، بولتنی را مطالعه می کردم که ژاپن رکوردشکنی کرده و این زمان را تا دویست و پنجاه سال افزایش داده است؛ یعنی از هم اکنون برای ۲/۵ قرن آینده برنامه تنظیم کرده است؛ و خود این دویست و پنجاه سال را به پنج برنامه پنجاه ساله، پنج برنامه ده ساله، پنج برنامه پنج ساله، پنج برنامه دو ساله و... خرد کرده (این خرد کردن برنامه ها از دویست و پنجاه سال تا

قبل از شروع بحث، نکته ای درباره لزوم انعطاف در برنامه ها به عرض می رسانم. همان طور که می دانید هر کشوری برای برنامه هایش زمان بندی مشخصی دارد. کشورهای پیشرفته معمولاً برنامه هایشان را برای پنجاه سال آینده تنظیم کرده اند. در کشورهای پیشرفته صنعتی؛ مثل: انگلیس، فرانسه و امریکا این دوره صد ساله است. اخیراً در یکی از

براساس آن، تأثیر عوامل پیش‌بینی نشده را در برنامه کلان می‌سنجند تا همراه با برنامه باشند و عقب نمانند. در این طرح دو عمل صورت می‌گیرد: یکی ارائه یک برنامه کلان دویست و پنجاه ساله و دیگری کمیته‌های تخصصی برای عوامل پیش‌بینی نشده. این طرح، نشانه یک مدیریت تواناست.

روح این کار برای ما می‌تواند خیلی مفید باشد. برای دویست و پنجاه سال که سهل است، مثلاً برای یک سال دیگر (حال بیشتر یا کمتر) برنامه کلی و کلان داشته باشیم، بعد آماده انعطاف بشویم، آماده این که اگر لازم شد شیوه‌ها یا محتوایمان را تعدیل کنیم، تغییر بدهیم و یا به طور کلی کنار بگذاریم (البته در سطح معیارهایی که از قبل تعریف شده است). برای هر برنامه‌ای از جمله برنامه‌های فرهنگی، این دو شرط مهم از شروط مهندسی مدیریت است.

این مقدمه را عرض کردم تا اگر در بحث، سخن جدید یا نکته‌ای نو وجود داشت، از اول این پیش‌فرض را داشته باشیم که انعطاف شرط مدیریت فرهنگی است. بنده بیش از ده سال است که در دانشگاه‌های مختلف تدریس می‌کنم و براساس نیازهایی که در دانشگاه‌ها احساس کرده‌ام، سعی نموده‌ام شیوه‌های کار خود را آهسته آهسته تعدیل کنم و همین انعطافی را که درباره آن سخن گفتم، به کار ببرم و به نتایجی مثبت برسم. این روش را در جاهای مختلف به کار برده‌ام که موثر نیز واقع شده است؛ مثلاً برنامه‌های مفصلی با دانشجویان در جمع‌های دو هزار نفره یا دویست نفره داشته‌ام و یا برای دانشجویان المپادی و دانشجویان دارای رتبه دو رقیمی یا تک-رقمی در کنکور اجرا کرده‌ام که خیلی هم موفق بوده، اما این مسائل خیلی قطعی

نیست، بلکه در حد ظن و تئوری است. من تقاضا می‌کنم اگر جایی از آن ایراد داشت، حتماً بیان کنید و اگر کلیت آن پذیرفته و مفید تشخیص داده شد، آرام آرام آن را عملیاتی کنید، زیرا آن چه که عرض می‌کنم، ایده و خط‌مشی کلی است و باید جنبه‌های عملیاتی آن را تعریف کرد. با این مقدمه، بحث را درباره «رویکردها در

شیوه‌ای که در تبلیغ دین

به درد عامه مردم می‌خورد،

شیوه عرفانی است. البته با

توجه به این نکته بسیار مهم

که باید همراه با احتیاط باشد،

همراه با ملاکهای شرعی و

دینی باشد؛ زیرا در عرفان

هم شیوه‌های انحرافی بسیار

زیاد است.

آموزش دین و شیوه‌های موثر در تعلیم دین» آغاز می‌کنم.



در حال حاضر شیوه‌ای در آموزش دین رایج است که من آن را «شیوه عقلی-فلسفی» می‌نامم. نمونه‌های متعددی را می‌توان درباره این شیوه مثال زد؛ مثلاً اگر کتاب معارف را- که مهم‌ترین کتاب تدریس دین در دانشگاه‌هاست- نگاه کنیم، نوعی آمیختگی فلسفه ملاصدراپی و حکمت متعالیه را با دین مشاهده می‌کنیم. این روش در کتاب معارف دانشگاه‌ها، تحت تأثیر تفکرات مرحوم «شهید مطهری» است و ایشان هم به نوبه خود متأثر از مرحوم «علامه طباطبایی» و آن

بزرگوار هم متأثر از پیشینیان خود، «حاج ملاهادی سبزواری» و در رأس آنها ملاصدرا و او نیز متأثر از پیشینیان خود (مثل «شیخ اشراق»، «فخر رازی»، «غزالی»، «بوعلی» و «فارابی») و روشن است که سلسله فلاسفه در اصل به متکلمین می‌رسد. اصلاً منشأ این حرکت، کلامی بوده که بعد به «فلسفه مشاء» و بعد از آن به «فلسفه اشراق» و سپس به «فلسفه صدرالمتألهین» رسیده و هم‌اکنون بدین شکل در دست ماست. وقتی انسان این سیر را مطالعه می‌کند، می‌بیند کتاب معارف ۱ و ۲ دانشگاه‌ها از آن‌جا نشئت گرفته است.

شما نوع بحث‌های کتاب معارف ۱ و ۲ دانشگاه‌ها را نگاه کنید؛ اثبات خدا از طریق حرکت جوهری، اصل علیت، اصل برهان امکان و وجوب و... تا اثبات معاد، نبوت و امامت. آن‌جا که بحث اثبات و پشتوانه‌های عقلی مطرح می‌شود، شیوه، شیوه فلسفی است. این امر به درس معارف هم اختصاص ندارد، بلکه درس اخلاق هم همین است و در اصل، فلسفه اخلاق است نه اخلاق، زیرا از شیوه‌های عقلی و فلسفی استفاده شده است. اخلاق در اصل علم عملی است ولی ما آن را انتزاعی، عقلی و فلسفی کرده‌ایم، لذا از صحنه عمل خارج شده است. حتی در کتاب متون- که دو واحد دانشگاهی است- نوعاً از متونی استفاده می‌شود که بار فلسفی، استدلالی و عقلانی دارند و اگر حتی در سطح پایین‌تر، کتاب‌های بینش دینی دبیرستان را نگاه کنیم (من متعدد مراجعه کرده‌ام)، مانند کتاب معارف اسلامی دانشگاه‌هاست؛ یعنی آمیختگی فلسفه، استدلال و عقلانیت همراه با معارف دینی در آنها مشاهده می‌شود؛ مثلاً مسئله خدا را با بحث حرکت جوهری یا برهان امکان و وجوب گره زده‌اند؛ و یا مسئله معاد را با حرکت جوهری گره زده‌اند و از این طریق

اثبات کرده‌اند. خلاصه این که امروزه دین ما آمیخته است با فلسفه، عقلانیت و تعقل‌ورزی و آن سیر تاریخی که اشاره کردم. دوره‌های پیشین هم این‌گونه بوده؛ البته در دوره‌های سابق به این صورت عمومی و کلان نبوده است و نوعاً وقتی نخبگان می‌خواستند دین را به توده مردم معرفی کنند، یکی از راه‌های مهم آن همین شیوه فلسفی و عقلانی بوده است؛ یعنی همان شیوه غالبی که امروزه استفاده می‌شود. حال اگر بیایم این شیوه را تحلیل کنیم، به نتایج جالبی می‌رسیم. شیوه عقلی و فلسفی عمدتاً عهده‌دار سه چیز است: یکی تنظیم گزاره‌های دینی، دوم تبیین گزاره‌های دینی و سوم پاسخ به شبهات. یعنی این شیوه برای یک، دو و یا هر سه این اغراض به کار می‌آید و از این شیوه نمی‌توان استفاده چهارمی کرد. اکنون هر کدام از این سه غرض را توضیح می‌دهم:

تنظیم گزاره‌های دینی

تنظیم گزاره‌های دینی و تنسيق آن یعنی این که فیلسوف یا متکلم، گزاره‌های دینی (آیات و روایات) را به اصطلاح، دسته‌بندی و تبویب کند. دلیل این کار اجمالاً این است که متون دینی ما (آیات و روایات) آمیخته‌اند و مثل کتابهای امروزی باب‌بندی و فصل‌بندی ندارند. از هر آیه می‌توان چندین موضوع استخراج کرد و لذا میان شیوه قرآن و شیوه‌های بوعلی، ملاصدرا یا مرحوم علامه فرق بسیاری وجود دارد و یا بین قرآن و کتبی مثل مکاسب (مرحوم شیخ انصاری) - که به صورت فصل‌بندی شده است و نتایج بحث، مشخص است - فرق زیادی است. ساختار کتب آسمانی این‌گونه است؛ حتی اگر به عهد عتیق و جدید هم مراجعه کنیم، همین‌طور است. ساختار آیات قرآن این‌گونه است که مطالبش درهم آمیخته و درهم تنیده است؛ باب‌بندی و فصل‌بندی ندارد. نکته اساسی این است که این نکته برای قرآن عیب نیست، بلکه حسن آیات

قرآن کریم است، زیرا ورای آن، نظمی عمیق نهفته است. وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که در یک آیه چندین موضوع وجود دارد: هم علم‌شناسی، هم فقه، هم فلسفه و... آیات قرآن کریم این همه پتانسیل و ظرفیت دارد، و آیه‌ای که فقط یک موضوع را بیان کرده باشد به ندرت در قرآن پیدا می‌شود.

قرآن به غیر از دو شیوه

فلسفی و احساسی، شیوه

دیگری را هم به کار برده

است که حجم آیات آن بیش

از این دو شیوه است. نام

شیوه سوم را «شیوه هنری»

می‌گذاریم. شیوه هنری قرآن

اشکال مختلف دارد. یک نمونه

آن قصه و رمان است. در

قرآن بالغ بر هفتاد قصه ذکر

شده که بیست و هفت قصه از

آنها قصص الانبیا است.

اولین کاری که فیلسوف یا متکلم می‌کند، این است که گزاره‌ها را تنظیم و تنسيق و تبویب می‌کند. موضوعها و گزاره‌ها را تعیین می‌کند؛ مثلاً می‌گوید این خداشناسی و این هم آیات و روایاتش؛ این موضوع معاد و این هم آیات و روایات مربوط به آن و...

تبیین گزاره‌های دینی

کار متکلم یا فیلسوف در تبیین گزاره‌ها، به‌طور خلاصه، بیان معنی و تفسیر مفردات و برقراری نظام منطقی بین آنهاست؛ مثلاً می‌گوید: فلان تعداد از آیات، آیات خداشناسی است و روابط آنها این‌گونه

است؛ یعنی بین آیات، نسبت‌سنجی می‌کند.

پاسخ به شبهات

سومین وظیفه‌ای که روش فلسفی و عقلی عهده‌دار آن است، پاسخ به شبهات است؛ یعنی فیلسوف و متکلم بعد از تبیین گزاره‌های دینی، باتوجه به سؤالاتی موجود، به استخراج پاسخ مناسب می‌پردازد و این یکی از اهداف مهم این روش است؛ مثلاً کتاب شرح موافق یا شرح مقاصد به این روش عمل کرده است. حتی در تعریف علم کلام می‌گویند علمی است که با برهان و یا جدل شبهه دشمن را خاموش می‌کند (سکات الخصم).

به‌رحال رسالت‌های عمده این روش، همین سه مورد است و میان این سه، دفع شبهات موجود در هر عصر، کار ویژه روش فلسفی و کلامی است. اگر ساختار و هدف روش فلسفی و کلامی این باشد، از آن می‌توان نتایجی را به دست آورد: یکی از نتایج این است که هدف اصلی این روش در درجه اول تبیین استدلالی آیات و روایات است و در درجه دوم، دفع شبهات، نه بیش از این. اگر دین با این شیوه، تبلیغ و تبیین می‌شود هدف این است که توجیه عقلانی شود، و دوم این که شبهات موجود پاسخ داده شود. در این صورت آیا هدف می‌تواند تولید ایمان باشد؟ آیا هدف می‌تواند نماز شب خواندن باشد؟ آیا هدف می‌تواند حضور قلب در نماز باشد؟ مسلماً خیر! هیچ کدام از این اهداف، با این روش محقق نخواهند شد؛ یعنی کارایی شیوه فلسفی، استدلالی و عقلانی تنها در همین حد است که آیات و روایات را دسته‌بندی، تنظیم و توجیه عقلانی کند و اگر شبهاتی باشد، پاسخ گوید.

اگر بخواهیم عینی‌تر مثال بزنیم، باید بگوییم آنچه که از یک کتاب معارف دانشگاه با شیوه فلسفی، از یک کتاب بینش دبیرستان با شیوه فلسفی و همین‌طور از کتاب اخلاق با شیوه فلسفی انتظار

می‌رود، فقط رسیدن به همین دو هدف است که اولاً، دین را توجیه عقلانی کند و دیگر این که اگر شبهاتی هست، به آنها پاسخ دهد. دیگر نباید توقع داشت که ایمان افراد را افزایش بدهد. توان شیوه فلسفی فقط تا این مقدار است؛ همین و بس. تولید ایمان، افزایش ایمان و در مجموع مسائل رفتاری در دستور کار روش عقلانی و فلسفی نیست و اصلاً فیلسوف این کار را نمی‌کند و براساس این هدف، برنامه‌ای تنظیم و تدوین نمی‌کند. به بیان دیگر، اول باید اهداف روش فلسفی را استخراج کنیم، بعد ببینیم آیا در آن اهداف، توقعات ما هم نهفته است یا خیر؟ اگر چنین تأمل دقیقی کنیم، درمی‌یابیم این توقع که می‌خواهیم دانشجویان را مقید و ملتزم به دین کنیم، و از او انسانی متعبد بسازیم، اصلاً در دستور کار فیلسوف و متکلم نیست؛ متکلم می‌خواهد فقط عقل را اشباع کند و دغدغه‌هایی را که در ذهن پیدا شده، پاسخ دهد؛ یک توجیه عقلانی از دین ارائه دهد تا ثابت کند دین امر معقولی است. مسائل قلبی، عملی و رفتاری؛ مثل: ایمان، حضور قلب و دهها مقوله دیگر در دستور کار فیلسوف نیست؛ همان‌طور که وصول به آن از طریق فلسفی و عقلی ممکن نیست. به تعبیری «ما وقع لم يقصد و ما قصد لم يقع» آنچه واقع می‌شود قصد ما نبوده و آنچه قصد ما است محقق نمی‌شود؛ زیرا اصلاً برد این روش بیش از این نیست، همان‌طور که علم نمی‌تواند خدا را اثبات کند، چون ابزار علم، تجربه است و تجربه برای اثبات ذات حق کارا نیست. آیا از فلسفه توقع می‌رود اتم را بشکافد؟ خیر. آن جای خود را دارد و این هم جای خود را و هر دو در جای خود مطلوبند، اما ما آنقدر پیش رفته‌ایم که اخلاق را هم فلسفی کرده‌ایم؛ یعنی اخلاق را هم - که اصلاً علم انتزاعی نیست، بلکه برای عمل، تغییر و

اصلاح قلب و رفتار است - فلسفی، انتزاعی و عقلی کرده‌ایم. نکته مهم‌تر درباره شیوه فلسفی و استدلالی این است که این شیوه، مخاطبان خاصی دارد. مخاطبان این روش نخبگان، عقلای قوم و کسانی هستند که شبهات و دغدغه‌های مهم عقلانی و ذهنی دارند. آیا همه دانشجویان در مسائل دینی و ایمانی، شبهه و دغدغه‌های عقلانی و ذهنی دارند که کتابهایشان به سبک فلسفی و عقلی نگاشته شده است؟! اگر خوشبینانه نظر دهیم، شاید از کل جمعیت کشور فقط یک میلیون نفر را بتوانیم مخاطب این روش بدانیم. اکثر دانشجویان، دغدغه ذهنی ندارند. همه خدا را قبول دارند. چه چیز را می‌خواهیم برای آنان اثبات کنیم؟ می‌خواهیم آن چه که قبول دارند، برایشان اثبات کنیم؟ در حالی که در آن چه که مشکل دارند بحث نمی‌شود؛ یعنی دغدغه‌هایشان مطرح نمی‌شود و آنچه که مطرح می‌شود از دغدغه‌های دانشجویان نیست؛ یعنی «ما وقع لم يقصد و ما قصد لم يقع» و این یعنی دو خط موازی. در مجموع باید بگوییم این شیوه، مخاطبان مشخص، محدود و بسیار اندکی دارد، ولی ما آمده‌ایم آن را کلی و کلان کرده‌ایم، در حالی که در قدیم این گونه نبوده است. کتاب **اسفار** و **شفاف** برای افراد خاص و ویژه‌ای بوده است و هرگز آنها را برای کل جامعه تجویز نمی‌کردند. اولین بار در طول تاریخ اسلام ما داریم چنین کاری می‌کنیم. اصلاً سابقه ندارد که مثلاً بگویند **اسفار**، برای کل جامعه تدریس بشود، برای این که دینشان تقویت شود. در طول تاریخ اسلام از همان قرن دوم و سوم که حرکت فلسفه آغاز شد تا سی سال قبل، اولین دوره‌ای که فلسفه را در این سطح عمومی کردند، در دانشگاهها و در این حد کلان، دوره ما بوده است؛ یعنی چنین کاری سابقه ندارد؛ برای این که اولاً برد آن

مشخص است و ثانیاً مخاطبانش بسیار خاص، محدود و اندکند. از همه اینها که بگذریم و در **قرآن** تأمل کنیم و نگاهی را که من مطرح کردم مورد دقت قرار دهیم، چند درصد از آیات **قرآن** باراستدلالی و تعقل‌ورزی است؟ من و دانشجویان، چند رساله درباره همین مسائل کار کرده‌ایم؛ اگر همه **قرآن** را بررسی کنیم، بیشتر از صد آیه نمی‌توان یافت؛ مثل برهان «لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا» (سوره انبياء - آیه ۲۲) که یک برهان عقلی و قیاس استثنایی و برهان خلف است، یا «فان الله شك فاطر السموات و الارض...» (سوره ابراهيم (ع) - آیه ۱۰) یا «... ام نجعل المتقين كالفجار» (سوره ص - آیه ۲۸) که می‌خواهد بگوید این با آن برابر و مساوی نیست (عکس قیاس مساوات). شما این قبیل آیات را با هم جمع کنید، مستقیم یا غیرمستقیم، بیشتر از صدتا نمی‌شود. این مقدار، نسبت به کل **قرآن کریم** خیلی اندک است. همین کم بودن به ما نشان می‌دهد که این روش باید محدود باشد، نباید عام باشد. اگر عام شود، مشکل پیدا می‌شود. ضمناً، **قرآن** در آخر آیه‌ای که از شیوه استدلالی استفاده کرده است، می‌فرماید: «لعلکم يعقلون». روش این آیه این گونه است که از محسوس شروع می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «به آسمانها و زمین نگاه کن؛ پس خدا واحد هست». معمولاً آیه‌هایی هم که آخر آن با تفکر، تعقل، عقلانیت و استدلال خاتمه می‌یابند، آغازش از مسائل محسوس، ملموس و همه کس فهم شروع شده است؛ توده مردم حس را می‌شناسند؛ نمونه قرآنی آن بنی اسرائیل که می‌گفتند ما باید خدا را با این چشم ببینیم و این نشان می‌دهد مردم این گونه هستند. هرچه به حس نزدیک‌تر باشد، برایشان قابل قبول‌تر است و هرچه از حس دورتر باشد، باید خیلی عقلانیت، استدلال و بحث پشت

**هالیوود در هر هفته دو فیلم دینی،
فکری و فلسفی تولید می کند که
نوعاً به شکل رمان و قصه است و از
پرفروش ترین فیلمهای دنیاست؛
مثل فیلم آفرینش، حضرت نوح، ده
فرمان و... برای بچه ها هم این فیلمها
را تبدیل به کارتون می کنند؛ مثلاً
کارتون دوقلوهای افسانه ای،
ایکیوسان و پینوکیو.**

آن باشد و نیاز به قرون متمادی، تثبیت کردن و جانداختن دارد.

از نظر روش شناسی، روش ارزشمند و قابل توجه قرآن این است که حتی وقتی تفکر ما را هم مطرح می کند، یا از تعقل می گوید، از حس آغاز می کند که به این، «الهیات طبیعی» می گویند؛ یعنی از طبیعت به الهیات رسیدن، که متأسفانه حتی در همین روش هم ما از طبیعت آغاز نمی کنیم؛ مگر خیلی اندک.

به هر حال درباره روش استدلالی و عقلی و فلسفی به چند نکته اشاره کردیم: یکی اینکه برد این روش، فقط توجیه عقلانی دین و پاسخ به شبهات است، نه تولید ایمان، اخلاق و نه اصلاح درون و رفتار؛ دوم اینکه مخاطبان خاصی دارد، اما ما آن را عام کرده ایم و سوم اینکه آیات قرآن هم از این روش استفاده کرده است، اما اندک و حتی در این روش هم از حس آغاز کرده است؛ کاری که ما هرگز نکرده ایم.

شیوه دیگر در تعالیم دینی که قرآن هم به کار می برد، شیوه عرفانی، قلبی و درونی است. اگر آیات مربوط به بعد عرفانی انسان را بشماریم، بیشتر از سیصد آیه است که به اشکال و گونه های مختلف، مطرح شده است. ما به دو سه نمونه از آنها اشاره

می کنیم:

یک دسته از آیات، «آیات قرب» است؛ مثلاً وقتی خداوند در قرآن می خواهد از خود نام ببرد، کمتر می گوید «من»؛ معمولاً می گوید «او»؛ یعنی از ضمیر غایب استفاده می کند؛ «هو الذی انزل» و... وقتی می خواهد حاضر باشد، می گوید: «ما»، «انا»، «انزلناه»، «نحن»؛ به ندرت می گوید: «من». فقط در یک آیه، خداوند هفت بار با تأکید گفته است: «من»، آن هم آیه ای در سوره بقره است؛ می فرماید: «واذا سنلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلمهم یرشدون» (سوره بقره - آیه ۱۸۶). مرحوم علامه طباطبایی در المیزان درباره این آیه می گوید که این آیه از آیات ممتاز قرآن کریم است به همان دلیل که اشاره شد. حال وقتی یک انسان، جوان باشد، نوجوان باشد، پیر باشد، لب گور باشد، خود را با این آیه مواجه ببیند، به خود می گوید: خدا به من گفته است که من و تو! هر وقت تو از من سؤال کردی جوابت را می دهم! هر وقت بخوانی، هستم و جوابت را می دهم! تازه می گوید چرا نمی آیی؟ بیا! و حتی انسان را دعوت می کند. به قول شاعر: «صیادی صید دویدن، عجبی نیست صید از پی صیاد دویدن، عجب آن

است» او دنبال انسان است. او از انسان دعوت می کند. یا مثلاً می فرماید: «... و نحن اقرب الیه من حبل الورد» (سوره ق - آیه ۱۶) یعنی من از رگهای گردنتان به انسان نزدیک ترم؛ یعنی همان طور اگر این رگ بریده شود، انسان می میرد، اگر رابطه انسان هم با خدا قطع شود، انسانیت انسان از بین می رود. به نظر مرحوم طباطبایی از همه آیات جالب تر، آیه «ان الله یحول بین المرء و قلبه» (سوره انفال - آیه ۲۴) است که می فرماید: «خدا میان انسان و قلب او حائل است». مرحوم علامه می گوید: «وقتی میان انسان و چیزی، حائلی باشد و انسان بخواهد به آن چیز برسد، باید از حائل بگذرد تا به آن هدف برسد»؛ یعنی وصول به آن هدف بعد از عبور از حائل ممکن است. وقتی آیه می گوید: خدا، میان انسان و قلب و هویتش حائل است، یعنی انسان به خودشناسی نائل نمی شود، مگر بعد از عبور از خداوند؛ یعنی این طور نیست که بگوییم خودشناسی مقدمه خداشناسی است. این گونه هم نیست که بگوییم خودشناسی عین خداشناسی است، بلکه این درست است که بگوییم خداشناسی مقدم بر خودشناسی است.

این آیات قرب است؛ آیاتی که در آن نوعی صمیمیت و رابطه مستقیم میان خدا و بنده است. در ادعیه و روایات از این نمونه‌ها بسیار است. اصلاً سبک و لحن گویشی دعاها این گونه است. دعای ابوحمزه ثمالی، دعای کمیل، عرفه، دعا‌های امام سجاده (ع) و... نوعاً مبتنی بر رابطه‌های عاطفی، احساسی، مستقیم و رودر رو با خداست؛ مثلاً جمله «یا جلیس الذاکرین» درست مثل این است که خدا در کنار شخص نشسته است.

حال فرض کنید یک جوان «مناجات خمس عشر» را با آن مضامین عالی و تأثیرگذارش بخواند، مگر می‌شود در او تأثیر نگذارد؟ این خاصیت این روش است؛ به معنای عدم به‌کارگیری روش اول نیست، بلکه آن هم جا دارد، مخاطب دارد اما مخاطبش محدود است، مشخص است، نباید نابجا استفاده کنیم؛ مخاطبان آن نخبگان و افراد خاص‌اند و یا اگر شبهه و دغدغه‌ای باشد، در چنین مواردی راه تنها همین شیوه استدلالی و عقلی است. اما آن چیزی که به‌درد عامه مردم می‌خورد، شیوه عرفانی است. البته با توجه به این نکته بسیار مهم که باید همراه با احتیاط باشد، همراه با ملاکهای شرعی و دینی باشد؛ زیرا در عرفان هم شیوه‌های انحرافی بسیار زیاد است. «آیت الله جوادی آملی» نقل می‌کنند که از مرحوم علامه درباره «محل الدین عربی» سؤال شد؛ ایشان فرموده بودند: «بلندترین حرفها و سخنها در جهان اسلام از ابن عربی است کما این که بی‌ارزش‌ترین حرفها هم از اوست». واقعاً هم درست فرموده‌اند؛ زمانی که محل الدین استعلاء پیدا می‌کند، آنچنان سخن می‌گوید که واقعا انسان مبهوت می‌ماند. از آن طرف برخی از حرفها و شطحیاتی دارد که نمی‌شود باور کرد؛ مثلاً در جایی می‌گوید: «ماخدا را خدا کردیم». این شطح است. قبل از او هم

ابوسعید گفت، شبلی هم گفت، حلاج هم گفت و فقط حلاج را به‌خاطر این سخنان به‌دار زدند. منظور این است که هم سخنان بسیار بلند و هم سخنان بسیار حسیض دارد، لذا تشخیص و ترویج آنها نیاز به دقت و احتیاط دارد. وقتی انسان، دل به آن آیات و آن روایات می‌زند، خنک می‌شود،

کارایی شیوه فلسفی،

استدلالی و عقلانی تنها در

همین حد است که آیات و

روایات را دسته‌بندی، تنظیم

و توجیه عقلانی کند و

اگر شبهاتی باشد، پاسخ

گوید. دیگر نباید توقع داشت

که ایمان افراد را افزایش

بدهد. تولید ایمان، افزایش

ایمان و در مجموع

مسائل رفتاری در دستور کار

روشن عقلانی و فلسفی

نیست.

حلاوت و سردی ایمان را می‌چشد؛ یعنی درون انسان، عاطفه و احساسات او را که از ابعاد مهم انسان است اشباع می‌کند؛ به بیان دیگر انسان دارای دو بعد است: یکی بعد عقلی، و دیگر، بعد احساسی. فلسفه، بعد عقلی انسان را اشباع می‌کند که اکثر انسانها از این طریق اشباع نمی‌شوند و شیوه احساسی، به بعد عاطفی و درونی انسان پاسخ می‌دهد که اکثر انسانها با این روش بهتر اقناع می‌شوند و به این دلیل قرآن تأکید و توجه‌اش به این بعد انسان بیشتر است. لذا با توجه به این نسبت آیات

می‌توان گفت این شیوه کارآمدتر و عمومی‌تر است و مخاطبان بیشتری هم دارد.

به‌نظر می‌آید قرآن به‌غیر از این دو شیوه ذکر شده، شیوه دیگری را هم به‌کار برده است که حجم آیات آن بیش از این دو شیوه است. نام شیوه سوم را «شیوه هنری» می‌گذاریم که قرآن آنرا فراوان به‌کار برده است. شیوه هنری می‌تواند اشکال مختلف داشته باشد. من فقط به یک نمونه اشاره می‌کنم و آن بعد «قصه و رمان» در قرآن است.

در قرآن بالغ بر هفتاد قصه ذکر شده که بیست و هفت قصه از آنها «قصص الانبیاء» است. حجم آیات این قصه‌ها حدود هزار و پانصد آیه است. کافی است نسبت سنجی کنید و این حجمها را کنار هم بگذارید؛ یعنی آمار را با هم مقایسه کنید. آیات الاحکام قرآن بنا بر قول «طنطاوی» در تفسیر الجواهر یکصد و پنجاه آیه است و بنابر قول «مقدس اردبیلی» در زبده الاحکام چهارصد و پنجاه آیه. آیات علمی قرآن که در آن بحثهای علمی مثل پشه و مورچه، زنبور عسل و امثال آن آمده است نهصد آیه است و آیات قصص قرآن یک هزار و پانصد آیه است. همین سه آمار می‌گوید نوعی تناسب بین این آیات وجود دارد؛ یعنی توجه قرآن به قصه و داستان بیشتر از احکام و مسائل علمی است و حال آن‌که در طول تاریخ دقیقاً عکس این توجه اتفاق افتاده است؛ یعنی توجه قرآن به فقه و احکام کمتر از آن دو بوده است، اما فقه موجود پدید آمده است. البته نمی‌گوییم چرا؟ باید هم این‌گونه می‌شد، اما سؤال این است که چرا «آیات‌العلم» قرآن کریم دو برابر «آیات-الفقه»، علم نساخت. این همه افول برای-چه؟ چرا انحطاط؟ و از آن مهم‌تر و بالاتر، چرا این همه آیات قصص، در جهان اسلام نمونه‌های مختلفی از هنر ایجاد نکرد؟



ما باید برای تبلیغ دین هر سه شیوه

هنری، عرفانی و فلسفی را به کار

ببندیم؛ منتها هر کدام را به

جای خود، مثلا اگر بیست

ساعت برنامه پخش

می کنیم باید دوازده

ساعت آن را برای

شیوه هنری

بگذاریم، شش

ساعت برای شیوه

عرفانی و دو ساعت

برای شیوه عقلی و

فلسفی؛ دقیقا

عکس وضعیت

فعلی ما.

واقعا این سؤال مطرح است که چرا این گونه نشد؟

نکته جالب تر این است که اگر به آیات

قصص قرآن نگاه کنید، قریب به دو سوم

آنها، آیات مکی است و خصوصیت بارز

این آیات آن است که اعتقادی است؛

درست برخلاف آیات مدنی که درباره

احکام است. وقتی این دو مقدمه کنار

همدیگر قرار می گیرد، نتیجه این می شود که

قرآن بهترین قالب برای انتقال مفاهیم

اعتقادی را قصه و رمان تشخیص داده است؛

یعنی اگر می خواهی عفت پیدا کنی، قصه

یوسف (ع) را بخوان. می خواهی نمونه

توکل را ببینی، قصه ابراهیم (ع) را بخوان؛

وقتی ابراهیم (ع) را به طرف آتش پرتاب

کردند ملک آمد، گفت: می خواهی نجاتت

بدهم تا در آتش نسوزی؟ حضرت

ابراهیم (ع) فرمود: از تو کمک نمی خواهم،

فقط از او. خداوند هم به آتش فرمود: «یا نار

کونی بردا و سلاما علی ابراهیم» (سوره

انبیاء - آیه ۶۹). آیا این نمونه توکل نیست؟

اصلا این جا استدلال مطرح نمی شود، یا اگر

هم مطرح شود خیلی کم است. این روشی

است که قرآن برای مسائل اعتقادی اتخاذ

کرده است، اما متأسفانه ما آن را فقط با

مسائل فلسفی پیوند می زنیم. قرآن برای

انتقال مفاهیم اعتقادی و کلامی، قالب قصه

و رمان را برمیگزیند، البته رمان به معنی

خاص قرآنی نه به معنی امروزی و دلیل این

کار این است که خدا خالق انسان است و بر

همه ابعاد وجودی انسان علم و آگاهی و

اشراف دارد، می داند این آدم حس گراست

و باید با قصه، داستان و پردازش هنری، او را

جذب کرد و به سوی کمال رهنمون شد و

به ندرت نیاز به استدلال و بحث عقلی

دارد. لذا اگر بخواهیم دقیق بیان کنیم، باید

بگوییم: اول شیوه هنری، رمان و قصه؛ دوم

شیوه عرفانی و سوم شیوه عقلی و

استدلالی.

درباره شیوه هنری قرآن باید توجه

کرده است؛ مثلا «راسل» بزرگ ترین فیلسوف اوایل این قرن است که هنرش در مقوله ادبیات و به زبان رمانها و قصه هایش تجلی کرده است. «سارتر» فیلسوف انگلیسی است. آنچه که او را معروف کرد، ادبیاتش بود. «بکت» از بزرگ ترین فیلسوفان فرانسوی معاصر هم آنچه که باعث شهرت او شد، نمایشنامه های هشت- گانه اوست. یا «کوندر» شهرتش به دلیل کتابهای رمان و قصه اش بود که دوتای آن به زبان فارسی ترجمه شده است که توصیه می کنم بخوانید؛ یکی **بار هستی** است و دیگری **جاودانگی**. این دو کتاب به قدری جذاب اند که وقتی مطالعه آنرا شروع می کنید، تا آخرش می خوانید؛ اصلا نمی توانید کتاب را زمین بگذارید؛ همه این

داشت که قصه های قرآن دوازده ویژگی دارد که هیچ کدام از رمانهای فعلی ندارند (البته من قصد ندارم این ویژگیها را نام ببرم، زیرا نیاز به بحث مفصلی دارد). نکته مهم آن است که قرآن این شیوه را هزار و چهارصد سال قبل مطرح کرده؛ زمانی که عرب دارای آن ویژگیهای خاص ادبی بود. از طرف دیگر از این شیوه رمان و قصه امروزه دنیای غرب به خوبی استفاده کرده و ما نتایج آن را می بینیم و این خیلی جالب است. اگر با تفکرهای غربی آشنا باشید، می دانید که غرب تا قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، فلسفه می گفت و اصلا مهم ترین کار غرب فیلسوفیدن و تفلسف بود، اما در نیمه دوم قرن بیستم، حتی فلسفه هایش را به زبان رمان و قصه بیان

کتاب فلسفه است، ولی به زبان قصه و رمان. «پائولو کوئیلو» خیلی معروف است. از ایشان بیست و یک کتاب به زبان فارسی ترجمه شده است. **کیمیاگرش** در همه خانه‌ها، دست هر جوانی هست.

دهها فیلسوف دیگر به خصوص فیلسوفان آگزیستانس، در این دو سه دهه اخیر به این سمت رو آورده‌اند که مسائل فلسفی و دینی را به سبک رمان و قصه، پردازش کنند. چرا؟ زیرا متوجه شده‌اند که بهترین قالب برای انتقال مفاهیم فلسفی، قصه و رمان است. به این جا هم اکتفا نمی‌کنند. براساس این قصه‌ها و رمانها فیلم می‌سازند. آماری را مشاهده می‌کردم که خیلی عجیب است. شما می‌دانید مبتذلترین فیلمهای دنیا را هالیوود در آمریکا می‌سازد. هفتاد درصد فیلمهای هالیوود، فیلمهای دینی است، فیلمهای فلسفی و فکری است و این خیلی عجیب است. بیشتر فیلمهای دینی را هالیوود می‌سازد؛ فیلم آفرینش، حضرت نوح، ده-فرمان و... به‌طور میانگین هالیوود در هر هفته دو فیلم دینی، فکری و فلسفی تولید می‌کند که نوعاً به‌شکل رمان و قصه است و از پرفروش‌ترین فیلمهای دنیاست. علت این است که فهمیده‌اند بهترین قالب قصه، رمان، فیلمنامه و فیلم است. به این اندازه هم اکتفا نمی‌کنند، بلکه همان را برای بچه‌ها تبدیل به کارتون می‌کنند؛ مثلاً کارتون «دوقلوهای افسانه‌ای»؛ این کارتون می‌خواهد بگوید «وقتی دو ناهم جنس با یکدیگر متحد شوند، تمرکز هم داشته باشند، حاصل آن قدرت و آرامش خواهد بود». این فرمول، فرمول اوپانیاشاد و عرفان بودا است؛ دقیقاً فیلمی است براساس تفکرات و اندیشه‌های عرفان بودیسم یا یوگا. همین‌طور کارتون «ایکیوسان» که غرض نهایی آن، حل مسئله براساس تمرکز است که همان یوگا است و در کتابهای ریاضی ما هم آمده

است که براساس توانایی تمرکز می‌توان به حل مسئله نائل شد. یا مثلاً فیلم «پینوکیو» که پانزده ترجمه به زبان انگلیسی شده‌است. متن اصلی پینوکیو، ایتالیایی است. یکی از دانشجویان که پایان‌نامه‌ای درباره این کارتون نوشته است از این کارتون یک دوره سیر و سلوک مسیحیت درآورده که دقیقاً با **منازل السائرين** خواجه عبدالله انصاری تطابق دارد؛ یعنی این کارتون یک پروسه و یک جریان سیر و سلوک عرفان مسیحیت است.

نکته اساسی این است که رمان حتی در حد کتاب هم نمانده است؛ وقتی فلسفه رمان شد، دین رمان شد، به همین اندازه اکتفا نکردند، بلکه به صورت فیلم درآمد و بیش از آن به کارتون تبدیل شد و همین‌طور هرچه بیشتر نشان داده می‌شود و رمان و داستان به شکلهای مختلف درمی‌آید، جذابیتش کم نمی‌شود، بلکه بیشتر می‌شود؛ یعنی استفاده از قالب داستان و رمان برای انتقال مفاهیم عقلی، دینی و اعتقادی پیچیده. اما اگر ما بخواهیم تسلط و حاکم بودن مجرد را بر ماده نشان بدهیم، چگونه نشان می‌دهیم؟ سریع می‌رویم سراغ «قاعده امکان اشرف»، «اصل علیت»، «تسلسل وجودی» و... و در **اسفار**، در فلسفه و علوم عقلی دنبال آن می‌گردیم تا تبیین کنیم. اما هنرمند چه می‌کند؟ می‌آید فیلم «ماتریکس» می‌سازد. این فیلم پرتکنیک، بسیار زیبا نشان می‌دهد که چگونه یک انسان می‌تواند از جهان ماده خارج شده، تبدیل به ذهن خالص شود و بعد از آن بر جهان ماده حکومت کند و از قدرتهای فوق العاده شود که شاید در هیچ قالب دیگری نتوان این حرف را زد. هنرمند یک فیلم دو ساعته می‌سازد که برایش هزاران دلار هزینه کرده، ولی دهها برابر برداشت کرده و آن فکری که می‌خواسته در ذهن مخاطب و بیننده ایجاد کرده‌است، اما ما این مفهوم را به سرعت،

فلسفی می‌کنیم که برای عده کمی قابل استفاده است.

خلاصه این که به نظر من اگر به **قرآن** روش شناسانه نگاه کنیم، می‌بینیم حداقل سه شیوه برای انتقال اندیشه‌های دینی به کار بسته‌است: اول، شیوه استدلالی و عقلی، دوم شیوه عرفانی و سوم شیوه هنری که یک مدل آن را که قصه است بیان کردم.

اگر حجم آیات را از لحاظ کمی و تأکید آیات را از نظر کیفی با هم بسنجیم، می‌بینیم **قرآن** اول شیوه هنری را برجسته می‌کند و فوق العاده به آن توجه می‌نماید و سپس شیوه عرفانی را و در آخر به شیوه استدلالی و فلسفی می‌پردازد. نمی‌خواهیم ارزش‌گذاری کنیم، بلکه می‌خواهیم باتوجه به **قرآن** ببینیم دامنه، وسعت و حیطة کدام روش بیشتر و کدام کم‌تر است.

عقیده من این است که ما باید هر سه شیوه را به کار بندیم؛ منتها هر کدام را به جای خود، ولی اولویت با شیوه هنری است. دوم، شیوه عرفانی و سوم، شیوه فلسفی، استدلالی و عقلی؛ مثلاً اگر بیست ساعت برنامه پخش می‌کنیم باید دوازده ساعت آن را برای شیوه هنری بگذاریم، شش ساعت برای شیوه عرفانی و دو ساعت برای شیوه عقلی و فلسفی؛ دقیقاً عکس وضعیت فعلی ما.

البته طبیعی است که این کار باید به مرور زمان انجام گیرد. پیشنهاد من، آزمون و خطاست. این روش را امتحان کنیم، ببینیم چه قدر جواب می‌گیریم. من مطمئن هستم مدلی که ارائه می‌شود اگر درست باشد، پاسخ مثبت است. اگر مثبت بود طلیعه بحث با موفقیت انجام شده و می‌توانیم آهسته آهسته آن را افزایش دهیم.

